

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه اشکالات مرحوم سید بر شیخ انصاری

در مطلب چهارم مرحوم سید، دو ترقی بسیار عجیب دارد؛ ترقی اول: آن است که هیچ اشکالی ندارد که کسی ادعا کند که این نقوش فلکی و این اوضاع سماوی و ارضی یعنی آنچه در آسمان‌ها، به عنوان نقوش فلکی و خصوصیات که وجود دارد (که در علم هیئت، همه‌ی اینها را بیان می‌کنند مانند اینکه خورشید که در برج حمل و ثور قرار می‌گیرد، اینها یکی پس از دیگری است و هر کدام از این حمل و ثور، نقش یک حیوان را دارد)، «کما أن کل سابق معدّ لوجود الله كذلك کل لاحق له مدخلة فی وجود السابق»؛ همان‌گونه که هر سابقی، دخالت در لاحق دارد، هر لاحقی نیز دخالت در سابق دارد.

ترقی دوم: ایشان در ادامه، دایره سخن را وسیع‌تر مطرح می‌کند (برخلاف آنچه که در اذهان فلاسفه و حکما وجود دارد) و می‌فرماید ما بگوئیم «جميع اجزاء العالم مرتبطة»؛ تمام اجزاء عالم مرتبط است «بمعنی أنه لولا هذا لن يوجد ذاك و بالعكس»؛ یعنی یک چیزی که مقدم است بگوئی مؤخر است، اگر مقدم نبود مؤخر نمی‌آمد و اگر هم مؤخر نمی‌آمد، این مقدم هم نبود! «فلو لم يوجد الغد لم يوجد اليوم»؛ اگر بنا بود که فردا موجود نشود، امروز هم موجود نمی‌شد. این خیلی نکته‌ی مهمی است و ادعای عجیبی است که ما بگوئیم هر لاحقی، یک مدخلیتی در سابق دارد.^[1]

ارزیابی دیدگاه سید یزدی

این مطلب مرحوم سید را می‌توان از نظر عرفی پذیرفت (یعنی به عنوان مثال می‌توان گفت اگر درس بعدی نبود، من این درس را نمی‌گفتم! و وجود لاحق، دخیل در وجود سابق است)، اما از جهت فلسفی به هیچ‌وجه نمی‌توان این سخن را پذیرفت و عجیب این است که مرحوم سید می‌فرماید «فجميع العالم موجود واحد تدريجي و لا يمكن الایجاد بعضه دون بعض».

ایشان در پایان می‌فرماید «و الانصاف أنه لا ساد لهذا الاحتمال و لا دليل على بطلان هذا المقال»؛ ما نمی‌توانیم این احتمال را ممنوع کنیم و بگوئیم هر لاحقی، مؤثر در سابق است. بنابراین، مرحوم سید دایره را از اعتباریات فراتر می‌برد.

به بیان دیگر؛ یک وقت است که می‌گوئیم امور اعتباریه این چنین هستند؛ زیرا امور اعتباریه و اعتبار، خفیف المؤمنه است. به عنوان مثال؛ الآن اعتبار کنم ملکیت صد روز بعد را، الآن اعتبار کنم ملکیت حال را، «الاعتبار يتعلّق بالحال و الاستقبال و الماضي» که این از خصوصیات اعتبار است. وقتی می‌گویند اعتباریات، خفیف المؤمنه است یعنی قابلیت این را دارد که هم به

یک امر حالی تعلق پیدا کند، هم به یک امر استقبالی و هم به یک امر ماضی.

اما مرحوم سید در اینجا، دایره را از اعتباریات وسیع‌تر می‌کند و می‌فرماید حتی در امور تکوینی و امور واقعی غیر اعتباریه، ما می‌توانیم بگوییم همان‌گونه که مقارن و مقدم می‌تواند مؤثر باشد، مؤخر نیز می‌تواند مؤثر در مقدم باشد! در امور تکوینی این چنین است «فضلاً عن الامور الاعتبارية» و نه تنها دلیل بر بطلان این مطلب نداریم، بلکه این مطلب که عالم «موجود واحد» تدریجی مرتبط، اینها دلیل بر همین احتمال است؛ زیرا اجزاء عالم، مرتبط به یکدیگر است و جزء لاحق، مرتبط به سابق است و اگر مرتبط است یعنی وجود آن جزء لاحق، «له مدخلیه فی وجود جزء السابق».

بنابراین، اگر در تکوینات این سخن مرحوم سید را قائل شدیم، به طریق اولی در اعتباریات می‌گوئیم اجازه‌ی فضولی که بعد می‌آید، می‌تواند ملکیت قبل را تثبیت کند.

مثال دیگر آنکه؛ اگر بنا بود قیامت موجود نشود، این عالم نیز موجود نمی‌شد. در نتیجه وجود قیامت، «له دخل». مرحوم سید نمی‌گوید «دخل فی ایجاد السابق»، اما یک دخالتی در او دارد. تعبیر ایشان این است که «کل لاحق له مدخلیه فی وجود السابق» یعنی فقط در حد معدّ بودن (و مدخل به معنای دخالت داشتن است) نه اینکه این، علت ایجاد باشد و در مورد سابق فرموده «کل سابق معدّ لوجود اللاحق»؛ هر سابقی معدّ است.

در فلسفه می‌گویند قدم اول، معدّ برای قدم دوم است. وقتی شما راه می‌روید، این قدم اول علت تامه برای قدم دوم نیست، بلکه خود قدم دوم یک علت دیگری دارد و ربطی به قدم اول ندارد، اما چون اگر این قدم اول نبود، این قدم دوم یا سوم محقق نمی‌شد، پس این معدّ است یعنی زمینه را برای اینکه علت این قدم دوم را موجود کند آماده می‌کند. همین سخن در عکسش نیز وجود دارد یعنی لاحق هم دخالتی دارد در این اندازه و اگر لاحق نبود، علت سابق، سابق را موجود نمی‌کرد. به همین دلیل، این لاحق نیز در سابق یک مدخلیتی دارد.

بنابراین باید توجه داشت که مرحوم سید، اگر بخواهد مسئله علت در وجود را مطرح کند، واضح البطلان است یعنی اگر بخواهد بگوید لاحق، علت وجود سابق است، سخنی باطل؛ زیرا لاحق وقتی به وجود می‌آید که سابق از بین رفته باشد. پس لاحق نمی‌تواند علت وجود سابق باشد که این مسلم است. اما مرحوم سید می‌خواهد بگوید لاحق تأثیر و دخالت در این دارد که علت سابق، سابق را در زمان خودش موجود کند و اگر این لاحق نبود، علت سابق، سابق را موجود نمی‌کرد. که اگر مراد مرحوم سید این باشد، سخن خوبی است.

به بیان دیگر؛ اینکه لاحق در ظرف خودش موجود می‌شود، این دخالت دارد در اینکه این علت سابق، سابق را موجود کند که این دخالت داشتن، دو صورت دارد؛ یکی اینکه می‌گوئیم تأثیر من حیث الوجود و الایجاد است (یعنی هم سابق نمی‌تواند لاحق را ایجاد کند و هم لاحق نمی‌تواند سابق را ایجاد کند) که این محال است.

صورت دوم آنکه بگوئیم وجود سابق، معدّ برای لاحق است که خود فلاسفه این مقدار را که قبول کردند (که اگر سابق نبود، علت لاحق، لاحق را ایجاد نمی‌کرد) و معدّات، به همین معناست که این زمینه‌سازی می‌کند که این علت، به فعلیت برسد، اما علت لاحق، سابق نیست، بلکه سابق معدّ برای او است. مرحوم سید می‌گوید همین حرف را در عکسش نیز بزنید و بگوئیم لاحق، به گونه‌ای است که اگر وجود لاحق در زمان خودش نبود، علت سابق، موجد سابق نمی‌بود.

نکته: اگر بگوئیم شارع با اعتبار گفته که مثلاً این نمازی که فقط یک الله اکبرش در وقت بود، تمام ملاک نمازی را دارد که در داخل وقت خوانده می‌شود دارد، می‌گوئیم محال است. یا اینکه در آنجایی که می‌گوید «من ادرك رکعة فکأنما ادرك الصلاة»^[2]،

در اینجا مسلم ملاک ندارد، منتهی شارع تفضلاً این را قبول می‌کند، پس در اینجا یک اعتبار و یک حکمی پیدا کردیم که ملاک ذاتی فعل را ندارد، اما شارع به ملاک تسهیل بر مکلف، به ملاک ارفاق بر مکلف، می‌فرماید ما قبول داریم.

نتیجه ارزیابی دیدگاه مرحوم سید

اگر کلام مرحوم سید را (با این توجیهی که گفتیم) قبول کنیم، تنها اشکالش این است که این سخن، فایده ندارد. آنچه ثمر دارد، بحث در وجود است یعنی می‌خواهیم بگوئیم این اجازه‌ی متأخر، ملکیت سابق را چه کند؟ موجود کند، در حالی که این را خود مرحوم سید نیز قبول دارد که لاحق، نمی‌تواند سابق را موجود کند. به همین دلیل، هیچ راهی برای ما باقی نمی‌ماند و خود مرحوم سید نیز در اشکال پنجم این را اعتراف می‌کند که این‌ها، امور اعتباریه‌اند و در امور اعتباریه، اعتبار «کما يتعلق بالحال، يتعلق بالماضی و يتعلق بالاستقبال».

ادامه ادله قائلین به «کشف»

سخن در ادله‌ی کاشفی‌هاست. دلیل اول مرحوم شیخ انصاری بیان شد. عمده اشکالی که مرحوم شیخ به این دلیل وارد کرد، این بود که چگونه می‌گوئید این شرط است در حالی که مشروطش در گذشته، محقق شده؟! این چه شرط و مشروطی است! سپس به مقابله با دیدگاه صاحب جواهر پرداخت و ما از صاحب جواهر دفاع کردیم و گفتیم حق با صاحب جواهر است و صاحب جواهر هم گفته «العلل الشرعیة کلها معدّات» و نباید سبب عقلی و شرط عقلی را بگوئیم.

تا اینجا دلیل اولی کاشفی‌ها به نظر می‌رسد تمام است یعنی «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» می‌گوید عقد موضوع تام برای وجوب وفاست، منتهی چه زمانی باید به این عقد وفا کند؟ زمانی که اجازه بیايد، اجازه که می‌آید باید به خود عقد من حین العقد وفا کند و الا اگر بگوئیم بعد از زمان اجازه، عقد لازم الوفاست، لازمه این سخن آن است که این وفای به عقد می‌شود بعلاوه‌ی اجازه در حالی که آیه شریفه می‌فرماید «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»؛ به خود عقود وفا کنید. این اشکالی هم که مرحوم شیخ کردند، به نظر ما وارد نیست و ما نیز این دلیل محقق ثانی، شهید ثانی را می‌پذیریم همان‌گونه که عده‌ی زیادی این دلیل را قبول کردند.

خلاصه آنکه؛ به نظر ما دلیل اولی کاشفی‌ها تمام است و این فرمایش و اشکالاتی که مرحوم شیخ داشت و اشکالی که به مرحوم صاحب جواهر داشت، وارد نیست. بررسی دلیل دوم ^[3] قائلین به کشف را در جلسه بعدی مورد بررسی قرار می‌دهیم. ^[4]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «بل أقول لا مانع من أن يدعي مدّع أن النقوش الفلكية والأوضاع السماوية والأرضية كما أن كل سابق معدّ لوجود اللاحق كذلك كل لاحق له مدخلية في وجود السابق بل يمكن أن يقال إن جميع أجزاء العالم مرتبطة بمعنى أنه لو لا هذا لم يوجد ذاك وبالعكس فلو لم يوجد الغد لم يوجد اليوم وهكذا فجميع العالم موجود واحد تدريجي ولا يمكن إيجاد بعضه دون بعض والإنصاف أنه لا ساد لهذا الاحتمال ولا دليل على بطلان هذا المقال. وخامساً لو سلمنا الامتناع حتى في هذا القسم من المدخلية نقول لا مانع منه في الشرعيات فإنها من الأمور الاعتبارية ويمكن اعتبار وجود متأخر في أمر متقدّم شرطاً أو مانعاً كما عرفت وهو مشاهد في الأحكام العرفية.» حاشية المكاسب (لليزدي)، ج 1، ص 150.

[2] □ «مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ الشَّهِيدُ فِي الذِّكْرِ قَالَ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ.» وسائل الشريعة، ج 4، ص 218، ح 4962.

[3] □ دليل دوم كاشفىها: «و بأنَّ الإجازة متعلّقة بالعقد، فهي رضا بمضمونه، و ليس إلّا نقل العوضين من حينه» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، طـ. الحديثة)، ج3، ص400.

[4] □ «و يرد على الوجه الثاني؛ أوّلاً: أنّ الإجازة و إن كانت رضا بمضمون العقد، إلّا أنّ مضمون العقد ليس هو النقل من حينه حتّى يتعلّق الإجازة و الرضا بذلك النقل المقيّد بكونه في ذلك الحال، بل هو نفس النقل مجرداً عن ملاحظة وقوعه في زمان، و إنّما الزمان من ضروريات إنشائه؛ فإنّ قول العاقد: «بعت» ليس «نقلت من هذا الحين» و إن كان النقل المنشأ به واقعاً في ذلك الحين، فالزمان ظرف للنقل لا قيد له، فكما أنّ إنشاء مجرد النقل الذي هو مضمون العقد في زمان يوجب وقوعه من المنشئ في ذلك الزمان، فكذلك إجازة ذلك النقل في زمان يوجب وقوعه من المجيز في زمان الإجازة، و كما أنّ الشارع إذا أمضى نفس العقد وقع النقل من زمانه، فكذلك إذا أمضى إجازة المالك وقع النقل من زمان الإجازة. و لأجل ما ذكرنا لم يكن مقتضى القبول وقوع الملك من زمان الإيجاب، مع أنّه ليس إلّا رضا بمضمون الإيجاب، فلو كان مضمون الإيجاب النقل من حينه و كان القبول رضا بذلك، كان معنى إمضاء الشارع للعقد الحكم بترتب الأثر من حين الإيجاب؛ لأنّ الموجب ينقل من حينه، و القابل يتقبّل ذلك و يرضى به. و دعوى: أنّ العقد سبب للملك فلا يتقدّم عليه، مدفوعة: بأنّ سببيّته للملك ليست إلّا بمعنى إمضاء الشارع لمقتضاه، فإذا فرض مقتضاه مركباً من نقل في زمان و رضا بذلك النقل، كان مقتضى العقد الملك بعد الإيجاب.

و لأجل ما ذكرنا أيضاً لا يكون فسخ العقد إلّا انحلاله من زمانه، لا من زمان العقد؛ فإنّ الفسخ نظير الإجازة و الردّ لا يتعلّق إلّا بمضمون العقد و هو النقل من حينه، فلو كان زمان وقوع النقل مأخوذاً في العقد على وجه القيدية لكان ردّه و حلّه موجباً للحكم بعدم الآثار من حين العقد. و السرّ في جميع ذلك ما ذكرنا: من عدم كون زمان النقل إلّا ظرفاً، فجميع ما يتعلّق بالعقد من الإمضاء و الردّ و الفسخ، إنّما يتعلّق بنفس المضمون، دون المقيّد بذلك الزمان.

و الحاصل: أنّه لا إشكال في حصول الإجازة بقول المالك: «رضيت بكون مالي لزيد بإزاء ماله» أو «رضيت بانتقال مالي إلى زيد» و غير ذلك من الألفاظ التي لا تعرّض فيها لإنشاء الفضولي فضلاً عن زمانه. كيف! و قد جعلوا تمكين الزوجة بالدخول عليها إجازة منها، و نحو ذلك، و من المعلوم: أنّ الرضا يتعلّق بنفس نتيجة العقد، من غير ملاحظة زمان نقل الفضولي.

و بتقرير آخر: أنّ الإجازة من المالك قائمة مقام رضاه و إذنه المقرون بإنشاء الفضولي أو مقام نفس إنشائه، فلا يصير المالك بمنزلة العاقد إلّا بعد الإجازة، فهي إمّا شرط أو جزء سبب للملك. و بعبارة أخرى: المؤثّر هو العقد المرضي به، و المقيّد من حيث أنّه مقيّد لا يوجد إلّا بعد القيد، و لا يكفي في التأثير وجود ذات المقيّد المجردة عن القيد.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، طـ. الحديثة)، ج3، ص403-405.